

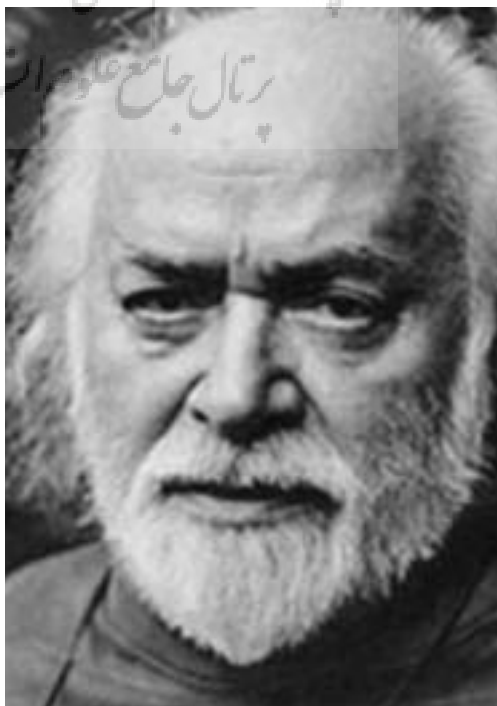
چهره‌های بزرگ یک شهر کوچک

سیروس علی نژاد

این بار که مجله تماشایی در کار نبود و همگنان تماشا شاعر را از خود نمی دانستند، در مطبوعات دیگر سراغ کار می گرفت و سرانجام تقدیر و قسمت او را راهی مجله کارنامه کرد که نگار اسکندر فر منتشر می کرد. اتفاقاً تجربه آخر شاعر نیز تجربه درخشانی از کار در آمد. دبیر صفحه شعر بود و نبض شعر ایران با آهنگ و سلیقه او هماهنگ شد. داستان آتشی با زادگاهش را بدان جهت مطلع این نوشته قرار دادم که بگویم پاره ای شهرهای ایران با وجود آن که سوابق چندانی ندارند و شهر بزرگ و با عظمتی نیز به حساب نمی آیند، زادگاه بسیاری از نویسندگان و شاعرانی بوده اند که تعداد و عظمت شان از شکوه شهر بزرگ تر است. بوشهر با وجود آن که در روزگار ما، دست کم تا سال ۵۰ یعنی پیش از آن که مرکز انرژی اتمی قرار گیرد و بار دیگر رونق پیشین خود را باز یابد و از آن حال و هوای کپرنشین خارج شود، رونقی نداشت. یادهایی از گذشته داشت و خانه ها و محله هایی که نشان از رونق روزگاران گذشته داشتند اما دیگر متروکه شده بود و زندگی در آن با کپرهایی شناخته می شد که قسمت هایی از شهر را به شکل خیابانی از شهری فقیر در آورده بود. با وجود این همین بوشهر

در مرگ منوچهر آتشی اتفاق هیجان انگیزی افتاد. به هنگام تشییع جنازه که از تالار رودکی به مقصد امام زاده طاهر صورت می گرفت، بوشهری ها با طبل و سنج و پارچه نویس های بزرگ در آنجا حضور یافتند و رسماً خواستار تحویل گرفتن جنازه شاعر و به خاک سپردنش در بوشهر شدند. بوشهری های گرم و پرهیجان، شاعر را از آن خود می دانستند و رضایت نمی دادند شاعرشان در تهران یا کرج در خاک بخسبد. شمار آنان قابل توجه بود و در یکی دو روزی که از مرگ شاعر می گذشت بسیج شده بودند و به تهران آمده بودند تا شاعر خود را از تهرانی ها تحویل بگیرند.

آتشی در ده دوازده سال آخر عمر در تهران می زیست همچنان که بیشتر عمر خود را در این شهر گذرانده بود. اما پس از انقلاب دوباره به زادگاهش بازگشته بود و در آنجا کار و زندگی می کرد. با وجود این بوشهر، آن هم در سال های پس از انقلاب محل مناسبی برای کار فرهنگی به حساب نمی آمد و رزق شاعر را تأمین نمی کرد. بنابراین ناچار دوباره راهی تهران شده بود تا در این شهر درندشت راهی به سوی معاش بگشاید. او روزگار درازی در مجله تماشاقلم زده بود، و



فقر زده با آن گرمای جانکاه تابستانی و شرجی بی حساب و خفه‌کننده‌اش، زادگاه مردان و زنانی بوده است که ادب فارسی بی‌تردید به آنان می‌بالد. کافی است نام‌هایی مانند رسول پرویزی، صادق چوبک، نجف دریابندری، علی دشتی، منیر و روانی پور و علی باباجاهی را به یاد بیاوریم تا عظمت فرهنگی این شهر ساحلی خلیج فارس پیش چشم بیاید.

رسول پرویزی از استعداد‌های درخشان نویسندگی در ایران بود. هنوز «شلواری‌ها» وصله دار و «لولی سرمست» او خوانندگان بسیاری دارد و اگرچه در تهران به چاپ نمی‌رسد اما طالبان شیرازی و جنوبی‌اش می‌توانند کپی شده آن را به صورت کتاب در پیاده روهای رو به روی دانشگاه پیدا کنند. «شلواری‌ها» وصله دار پرویزی شلواری‌ها وصله دار همه نسل‌هایی بود که تا پیش از رونق اقتصادی سال‌های چهل و پنجاه با فقر و فاقه بزرگ شده بودند و فقر و فاقه گذشته‌ها را به یاد دارند. لابد بسیاری از ما هنوز «قصه عینکم» او را می‌خوانیم و از شرایط رقت‌باری که بر تعلیم و تربیت ایران حاکم بود، به زبان طنز و شیرین او آگاه می‌شویم. «صواب باصداش» رانمی توان از خاطر برد. زار محمدش همان است که دست مایه «تنگسیر» چوبک قرار گرفت و به صورت رمان درآمد و حتا بعدها فیلمی نیز از آن ساخته شد. رسول پرویزی در روزگار جوانی مانند تمام جوانان آن دوره به حزب توده پیوست اما بعدها از آن حزب برید و قلمی را که تا آن زمان به نفع حزب توده به کار گرفته بود، علیه آن به کار گرفت. آن قلم به قدری توانا بود که مایه نزدیکی او با دربار و پاره‌ای شخصیت‌های آن روزگار شد. با اسدالله علم طرح دوستی ریخت و در حلقه نزدیکان او جای گرفت. شاید از همانجا بود که مدتی سناتور انتصابی شد و تمام عمر به عزت زیست. اما دوستانش از یاد نمی‌برند که با وجود رسیدن به جاه و مقام، خانه‌اش درویشانه بود و پاتق دوستانی که از قدیم و ندیم داشت. رسیدن به جاه و مقام او را از طبقه و خاستگاهش دور نکرده بود. دوستانش همه از آدمیت او می‌گویند و رفاقت‌هایی که در حق آنان کرده است. رسول پرویزی هیچ‌گاه از دواج نکرد و از خود فرزندی به یادگار نگذاشت. یادگارهای او همان دو کتاب یاد شده و نثر درخشانی است که توصیف‌گر خطه جنوب شده است و برای همیشه در تاریخ ادب ایران خواهد ماند.

بوشهری نامدار دیگری که جا داشت پیش از رسول پرویزی از او یاد کنیم علی دشتی بود. نویسنده و روزنامه‌نگاری که باز هم به خاطر

قلم توانایش تا حد سناتوری بالا رفت، هرچند چیزی که از او به یادگار ماند نه مقام و منصبش، بلکه تحقیقاتی است که در زمینه ادب فارسی انجام داد. دشتی از نوادر روزگار خود در شناخت ادب فارسی بود. «نقشی از حافظ» او از نخستین آثاری است که راه حافظ‌شناسی را در کشور ما باز کرد. پیش از او آثار اندکی درباره حافظ نوشته شده بود اما این کار او بود که حافظ را به نحو دیگری در ادبیات فارسی مطرح کرد. چنان که پس از آن حافظ‌شناسی به صورت پدیده‌ای پایان‌ناپذیر ادامه یافت و حتا دارای فصل‌نامه‌ای شد که نیاز کرمانی چندی آن را منتشر می‌کرد. به هر تقدیر کوشش او در راه شناخت حافظ همچنان ادامه دارد و هنوز متوقف نشده است. «نقشی از حافظ» دشتی چنان با استقبال اهل فضل مواجه شد که «قلمرو سعدی» را در پی آورد. نویسنده انگار که قصد ادای دین به شاعران بزرگ فارسی را و جهت همت خود کرده باشد بعد از حافظ، به سعدی پرداخت و آنگاه سراغ خیام و رباعیاتش رفت و «دمی با خیام» را نوشت. اما کار سترگی که تسلط او بر ادب فارسی را بیش‌تر نمایان ساخت در تحقیق درباره خاقانی خود را نشان داد. «شاعر دیر آشنا» شاید از معدود آثاری باشد که درباره خاقانی این شاعر دشوارگوی زبان فارسی نوشته شده باشد. رفتن سراغ شاعران پیچیده‌گوی کاری بود که از آن نمی‌هراسید. کتابی که درباره ناصر خسرو نوشت گویای همین است. اما دشتی تنها محقق و دانشمند نبود بلکه نویسنده‌ای بود که مانند هم دوره‌ای خود مطیع الدوله حجازی سراغ رمان و داستان هم رفت و در آن زمینه‌ها نیز تجربه‌هایی بر جای گذاشت. «فتنه» هر چند ارزش ادبی خاصی ندارد اما به هر ترتیب از رمان‌گونه‌های آن زمان ایران است که در زمان خود نام علی دشتی را در یک گونه‌ی دیگر ادبی بر سر زبان‌ها انداخت. اگرچه علی دشتی پیش و بیش از همه این نوشته‌ها روزنامه‌نویس بود و خود روزنامه‌منتشر می‌کرد. روزنامه «شفق سرخ» به مدیریت او انتشار می‌یافت که در آن مقالات تند و تیز می‌نوشت و همین سبب شد که در ایام کودتای سید ضیا در ۱۲۹۹ به زندان بیفتد و «ایام محبس» را بنویسد که از نخستین نوشته‌های ایرانیان درباره زندان است. این کتاب را باید نخستین خاطرات زندان در ایران عصر جدید به شمار آورد.

علی دشتی همچنان که از نامش پیداست اهل دشت بوشهر بود. این دشت نباید با دشتستان اشتباه شود که باز هم در بوشهر قرار دارد و فاخر دشتستانی شاعری که بیشتر پیرو باباطاهر عریان بود و دو بیتی هایش



علی باباجاهی



منیره روانی‌پور

معروف است از آنجا برخاست. در واقع باید فائز را هم به گروه نویسندگان بوشهری اضافه کنیم چرا که او نیز اهل همین شهر و شهرستان است. با این تفاوت که پیش تر از معاصران ما زندگی کرده است.

اما بزرگترین نویسنده ای که بوشهر به ایران هدیه کرده است صادق چوبک است که با داستان های خود، از پیشگامان ادبیات جدید و داستان نویسی فارسی است. چوبک در ۱۲۹۵ خورشیدی در بوشهر متولد شد و با نوشتن داستان هایی مانند "خیمه شب بازی" و "انتری که لوطی اش مرده بود" دنیای هراس ناک مردم اعماق را ترسیم کرد. شاید دنیای هیچ نویسنده ای در ایران به اندازه دنیای آدم های چوبک هولناک نباشد. برای پی بردن به دنیای هولناک آدم های چوبک کافی است به سراغ "سنگ صبور" بروید. در عین حال شاید هیچ داستان نویسی زبان گفتار و محاوره ای او را نداشته باشد. چوبک از نویسندگان و داستان نویسان تراز اول زبان فارسی است و به غیر از هدایت به نظر نمی رسد هیچ کس در قدر و مرتبه او قرار داشته باشد. بسیاری از نویسندگان بعدی مانند "نجف دریابندری" نقل می کنند که با داستان های "چوبک" معنی ادبیات جدید را دریافته اند. "چوبک" کار خود را با داستان کوتاه آغاز کرد اما در زمان برجسته نیز در میان آثارش دیده می شود. "تنگسیر" و "سنگ صبور" از رمان های خوب فارسی و از آثار برجسته وی به حساب می آیند. چوبک تا زمان انقلاب در ایران می زیست اما پس از آن راهی آمریکا شد و در آنجا مورد احترام مهاجرانی قرار گرفت که از سال های پس از انقلاب آمریکا را برای زندگی اختیار کرده اند. ویژه نامه ای که فصلنامه هنر به او اختصاص داد نشان برجسته احترامی است که چوبک نزد اهل ادب داشت. وی در اواخر عمر نابینا شده بود. به قسمی که نمی توانست کتاب بخواند. به همین جهت کسانی بودند که هر روز به نزد او می رفتند و برایش کتاب می خواندند. چیزی که در این اواخر برای یکی از برجسته ترین شعرای فارسی زبان نیز پیش آمده است. در همین اواخر عمر بود که داستان های هندی "مهپاره" را ترجمه و به فارسی زبانان اهدا کرد؛ داستان هایی که از لطیف ترین داستان های عاشقانه شرق به حساب می آید- همچنان که پیش از آن داستان هایی از همینگوی را به فارسی ترجمه کرده بود.

پس از چوبک نجف دریابندری بزرگ ترین نویسنده و مترجم آن دیار است که در حال حاضر نامدارترین بوشهری حی و حاضر به شمار می آید. نجف دریابندری هرچند خود در آبادان متولد شده اما پدرش از مردم بوشهر بود و از طریق دریا و کشتی زندگی می کرد. پدر نجف ملاح بود و پس از آن که کار بندر بوشهر از سکه افتاد به بصره رفت و چندی در آن دیار زیست و به هنگام تشکیل کشور عراق از بصره وارد آبادان و در آن جا مقیم شد. دیگر بوشهر رونق خود را به عنوان یکی از بزرگترین بندر جنوب از دست داده بود و معاش کشتی رانان و کرجی بانان در آنجا میسر نبود. در حالی که آبادان روز به روز رونق می گرفت و به کمک خرمشهر جای بندر سابق را گرفته بود. نجف که بعدها از نام دارترین مترجمان ایران شد، انگلیسی را نزد خود و بیشتر از طریق فیلم های سینمایی آموخت که در سینماهای شرکت نفت در آبادان نشان داده می شد. نخستین کتابی که ترجمه کرد "وداع با اسلحه" ارنست همینگوی بود، اما پیش از آن در هجده نوزده سالگی داستان هایی از ویلیام فاکنر ترجمه کرده بود که اکنون به صورت کتاب «یک گل سرخ برای امیلی» در دسترس است. دریابندری به واقع از اعجوبه های روزگار ماست. هم در عالم ترجمه و هم در عالم نویسندگی دستی قوی دارد و کم تر کسی می توان یافت که قلم توانایش در عرصه های مختلف به کار گرفته شده باشد و از دنیای طنز تا عالم آشپزی را بی نصیب نگذاشته باشد. ترجمه های او از آثار فلسفی تا آثار ادبی را در برمی گیرد. مهم ترین رمان های نویسندگان آمریکایی؛ چون "پیرمرد و دریای" همینگوی، و "هکلبری فین" مارک تواین، و "بیلی بتگیت" و "رگنایم" دکتر فو به وسیله او به فارسی زبانان تقدیم شده است. ترجمه برخی آثار فلسفی مانند "تاریخ فلسفه غرب" برتراند راسل و "افسانه دولت" و "فلسفه روشن اندیشی" ارنست کاسیرر و همچنین "متفکران روس" آیزیا برلین مرهون زحمات او در زبان فارسی است. پاره ای از آثار مهم فلسفی مانند "درد بی خوبشتی" نیز به قلم او به فارسی نوشته شده است. نجف از نثر بی ماندی برخوردار است و کم تر کسی است که از آثار قلمی او "چنین کنند بزرگان" را نخوانده و از آن لذت نبرده باشد. کتابی که همین اواخر برنده یک جایزه طنز شد. تازه ترین ترجمه های او که هنوز به زیور چاپ آراسته نشده داستان های کوتاه همینگوی را در بردارد و شامل حدود صد داستان می شود.

بعد از نجف لازم است از شاعری بوشهری یاد کنیم که در عالم نوپردازی از مشاهیر شعر فارسی است. علی باباچاهی در حال حاضر از برجسته ترین شعرای زبان فارسی به شمار است، همچنان که همشهری دیگر او، مینرو روانی پور از نامدارترین داستان نویسان بعد از انقلاب است. مینرو با داستان های کوتاه خود در سال های شصت خورشیدی گل کرد و سپس رمان معروف «اهل غرق» را نوشت که یکی از بهترین آثار پدید آمده در دوره بعد از انقلاب در پهنه رمان ایرانی است. مینرو که با بابک تختی فرزند جهان پهلوان از دواج کرده، اکنون مقیم آمریکا شده است.

این نوشته از آنجا که وجه تحقیقی ندارد و فقط یادداشتی قلمی است نمی توان در آن به تمامی نویسندگان و بزرگان بوشهر پرداخت. برای این کار کوششی جداگانه لازم است که همت آن را باید به دوش جوانان بوشهری گذاشت. این نوشته تنها به قصد آن قلمی شده است که نشان دهد شهری کوچک در ساحل خلیج همیشه فارس چه خدمات برجسته ای توانسته است به زبان فارسی بکند. پرداختن جدی تر به این موضوع شاید ده هارساله دکتری را در برگیرد. 📖

